

بنیاد فرهنگی دماوند  
برنامه ماه سپتامبر 2014  
1393  
بخش نخست

یاد واره سیمین بهبهانی، شاعر ملی

سخنرانان:

دکتر فاطمه کشاورز

(رئیس دانشکده زبانها، ادبیات و فرهنگ در دانشگاه مریلند  
و مدیر بنیاد روشن برای مطالعات فارسی)

اردشیر لطفعلیان

(شاعر و پژوهشگر فرهنگی)

در این گردهمایی فیلم کوتاهی شامل شعر خوانی و سخنرانی سراینده بزرگ ارانه  
و یک قطعه موسیقی زنده نیز توسط یکی از استادان محلی اجرا خواهد شد

**زمان-یکشنبه 21 ماه سپتامبر 2014**

گرد همایی ساعت 6:30 بعد از ظهر

(پذیرایی-چای-قهوه-شیرینی)

شروع سخنرانی ساعت 7:00

Montgomery college-Rockville  
TC (Technical Center) Room#136  
51 Mannakee Street  
Rockville, MD 20850

Direction: from 355 (Hungerford Drive)  
Take N. Campus Drive, Park at Lot #9 (Across from Technical Center)  
From 270 take exit 6A to Nelson St., down to Montgomery College

تلفن اطلاعات:

774-0983-326-

آدرس صندوق پستی بناد  
Damavand Cultural Foundation  
P.O. Box: 4184  
Rockville, MD. 20849

## آچه در یادواره سیمین بهبهانی گذشت و به وسیله بنیاد فرهنگی دماوند برگزار شد

تاریخ برگزاری: یکشنبه 21 سپتامبر 2014 برابر با 30 شهریورماه 1393

ساعت 6:00 - 9:00 شب

گرداننده برنامه: خانم پریش مقدم

برنامه شماره 22

**یادواره سیمین بهبهانی**، یکی از تواناترین و تأثیرگذارترین شاعران روزگار ما عصر روز جمعه 21 سپتامبر در تالار اجتماعات مونتگمری کالج در ایالت مریلند برگزار شد. در این یادواره **اردشیر لطفعلیان**، شاعر و پژوهشگر فرهنگی و **دکتر فاطمه کشاورز**، رئیس دانشکده زبانها ادبیات و فرهنگها در دانشگاه مریلند و مدیر بنیاد روشن برای مطالعات فارسی در باره شعر و زندگی سیمین و تأثیری که او بر جامعه و همروزگاران خود به جای گذاشت سخن گفتند. در این گرد همایی فیلمی نیز شامل دو گفتار و شعر خوانی سیمین بهبهانی در پاریس، یکی در ارتباط با جریان قتل‌های معروف به "زنجیره ای" که طی آن شماری از روشنفکران و اندیشمندان کشورمان به شکل اسفناکی به دست عوامل استبداد مذهبی در ایران به قتل رسیدند، و دیگری در مراسم اعطای جایزه سیمون دوبوار به او، به نمایش در آمد. یک قطعه موسیقی ایرانی نیز با ضرب توسط **دکتر علی فاطمی** در پایان برنامه اجرا شد.

**اردشیر لطفعلیان** سخنان خود را با مطلع غزلی که در حدود چهارسال پیش در آخرین سفر سیمین بهبهانی به آمریکا برای او سروده در برابر جمعی با حضور خودش خوانده بود آغاز کرد:

**سیمین، زنی که شعر از او جان تازه یافت با او سخن غنی شد و سامان تازه یافت**

وی پس از اشاره با جایگاه بلند سیمین نه تنها در شعر معاصر بلکه در درازای تاریخ ادبیات ایران گفت "از دست رفتن شخصیت ملی و شاعر نامداری چون سیمین بهبهانی برآستی سوک سنگینی نه تنها برای جامعه ادبی ما و بلکه برای همه ایرانیان است، اما این سوک برای من جنبه شخصی هم دارد چون من از افتخار دوستی و آشنایی نزدیک با بزرگ بانوی شعر معاصر ایران بر خوردار بودم." وی آنگاه به اختصار به سابقه دیرین دوستی اش با سراینده بزرگ که در 1337 از همکلاس بودن در دانشکده حقوق آغاز شد و تداوم آن علیرغم فاصله های جغرافیایی جدایی افکن سخن گفت و بویژه از مصاحبه مفصل خود با سیمین در 1997 یاد کرد که در آن شاعر توانا به طیف گسترده ای از پرسشها راجع به شعر امروز ایران وزیر و بم ها و تحولات چند دهه اخیر آن به شیوایی پاسخ گفت و سالها بعد آن مصاحبه را در کتابی زیر عنوان "بهترین مصاحبه های من" در ایران به چاپ رسانید. **اردشیر لطفعلیان** در بررسی کارنامه شاعرانه سیمین بهبهانی یاد آور شد سیمین شعر گفتن را از سیزده یا چهارده سالگی آغاز کرد و در ارتباط با این مطلب سطورری را از زبان خود شاعر که در پیشگفتار یکی از کتابهایش آمده است نقل کرد: "مادر شعر می گفت و من از او تقلید می کردم، اما نهانی. یک روز که دست نوشته هایم را زیر بالشم یافته و خوانده بود پرسید: شعر می نویسی؟ سرخ شدم و گریستم ... مادر نوازشم کرد و دل داد و برآیم آینده ای روشن آرزو کرد." بنا به گفته سیمین، مادرش چند روز بعد از این کشف، آن شعر را پس از اندکی دستکاری برای زن جوان و به قول سیمین "شرم رویی" که همراه مادر خود به خانه آنها آمده بود خواند و آن زن پس از شنیدن شعر زن برخاست و سیمین را بوسید. بقیه داستان را از زبان خود سیمین بشنوید: **"وقتی رفتند، مادر گفت او پروین اعضاضی است، بزرگترین شاعر زن. شاید نهانی آرزو می کرد چون او باشم."**

ناطق خاطر نشان ساخت که خوشبختانه این آرزوی بخوبی به تحقق پیوست، زیرا دیری نگذشت که سیمین در شمار مهمترین شاعران عصر قرار گرفت و شعرش از نظر استواری و عمق و محتوا نه تنها به شعر پروین پهلو زد، بلکه از آن نیز فراتر رفت، زیرا پروین با همه توانایی های شاعرانه اش سبک متمایزی برای خود نیافرید، حال آنکه که سیمین با جهش بزرگی که در اوایل دهه 1350 به شعر خود داد و بعد از انقلاب نیز با قوتی هرچه بیشتر تر آن را پی گرفت، مانند فروغ سبک آفرین شد، و به نوآوری مهمی در شعر معاصر بویژه در شیوه غزل توفیق یافت. **اردشیر لطفعلیان** پس از اشاره به انتشار نخستین مجموعه شعر سیمین به نام **"جای پا"** در سال 1335 که با نزدیک به ده مجموعه دیگر دنبال شد، به بررسی مسیر تحول شعر این سراینده بزرگ پرداخت و گفت جهش بزرگی که سیمین بهبهانی به شعر خود داد در اوایل دهه 1350 با طبع آزمایی در وزنهای سنگین و دشوار و پرداختن به مضمونهای غالباً حساس اجتماعی آغاز شد. سیمین خود در پیشگفتار مجموعه **"یک دریچه به آزادی"** چند و چون این جهش و تحول را به شیوا ترین بیانی شرح داده است: **"می گویند چراسر به بیابان خشن و سنگلاخ اوزان ناشناس نهاده ای؟ پای سمندت خواهد شکست و به سر خواهی افتاد و کسی شیرین سواری ترا نخواهد دید؟"**

می گویم، بسیار در این میدان رانده ام که همه عرصه بی خطرش آشنا و چشم آموز، بی هیجان و بی حادثه، تسلیم تکاپوی سواران بوده است. کشف و طلب اما کوه و گذار می خواست، بیابان و ریگزرا می جست، و همواری آن میدان آن همه

نبود که من می خواستم. این میدان خود روزگاری قطعه بیابانی ناشناخته و پرمناغ بوده است. انوری و عطار و خاقانی و مولوی و حافظ و دیگران یکایک این موانع را برچیدند و آنقدر در این عرصه تاختند تا هموار شد... و آنک شما و آن عرصه آسان کرده ایشان، و اینک من و سختنای گستره بیابان من. در این بیابان خواهم تاخت و تپه ها و گذارها خواهم شناخت، کوره راهی خواهم جست و زیر پویه مکرر ستورم چنان خواهم کوفت که راهی شود ساده و هموار" او سپس چنین ادامه می دهد: "غزل قدیمی خانه ای بود که در اجاق امنش آتشی می توانستیم افروخت، اما نه آن بیابان که انفجار مکرر خمپاره ها را تاب آورد و پس از نشستن غبار باز همان بیابان باشد، با کوه های سر به فلک سوخته، بی خدشه غبنی از جنبش پشه وار انفجاری که بر دامنش وزیده است... زمان من زمان انفجار خمپاره ها است. زمان غرش دهانه پولادین توپها است. زمان جنگ و جنون و آتش و خون است. خانه ها در این انفجارهای ویران می شوند. بیابان ها اما نه. شعرم بازتاب این زمان را چگونه در سایه سار امن "بیت الغزل بگنجانند؟ من پهنه می خواهم و بادیه تا هرچه می خواهد دل تنگم بترکام."

اردشیر لطفعلیان به عنوان نتیجه گیری از سخنان خود گفت: "گذشته از قوت بیان و استواری کار شاعرانه سیمین، آنچه که هرچه بیشتر بر قدر او در چشم مردم افزود شجاعت و بی پروایی اش در بیان حقیقت و پشتیبانی از آرمان های آزادی و عدالت در محیط بسیار خطرناکی بود که بعد از مصادره انقلاب ایران به دست روحانی نمایان و استیلای یک استبداد بی رحم و تمامت خواه دینی بر کشور بود. او بارها در معرض تهدید و توهین و تحقیر قرار گرفت و با محدودیتهای آزار دهنده ای دست به گریبان شد، اما با دلیری بی مانندی همه را به جان خرید و کمترین تغییری در راه و روش خود نداد. آری سیمین شدن کار آسانی نبود و نیست. واقعیت این است که او نبوغ شاعرانه اش را بی هراس در خدمت حق و عدالت گذاشت." به گفته ناطق: "جایگاه سیمین در عرصه پهناور ادب ایران جایگاهی رفیع است. او از آن جمله شاعرانی است که با فرا رسیدن مرگ تن، نه تنها نمی میرد، بلکه گذشت زمان هر دم بر نام و ارج و اعتبارشان خواهد افزود"

ناطق سپس شعری را که سیمین بهبهانی برای جهان پهلوان تختی بیش از سه دهه پس از مرگ وی سرود به عنوان یکی از دو نمونه ای که از کارهای بعد از انقلاب شاعر برگزیده بود ارائه کرد:

تختی سحر شد برخیز! صبح از کران سر بر زد	باز این فلک می چرخد، باز این زمین می لرزد
در سکر رویا راهی، تا گور تو طی کردم	بر خوابگاهت دستم، انگشت غم پر در زد
برخیز و این مردم را راهی به کارستان کن	وقت سفر شد آنک خورشید غمگین سر زد
از اشک و از همدردی یک کاروان در پی کن	فرش و گلیم و چادر چیزی اگر می ارزد
- من، خفته ای سی ساله؟ سنگم بسی سنگین است	بر جای مغزم اینک ماری سیه چنبر زد
آیا به یادم داری؟ آن روز؟ آری، آری	روزی که مهتر مهری بر صفحه ای دفتر زد
می رفتی و دنبالت یک کاروان همدردی	مرغ دعا از لبها، تا آسمانها پر زد
دستان مرد از یاری، جوینده در همیان زد	زن آتش بیزاری، در طوق و انگشتر زد
بر دردها درمانها، از سوی یاران آمد	بر زخمها مرهمها، دستان یاری گر زد
ای خفته سی ساله، برخاستن نتوانی	باید دم از این معنا، با تختی دیگر زد
ای تختیان بر خیزید، با روح تختی هم دل	وقتیب هزاران کودک در خون حو پرپر زد

اردشیر لطفعلیان سخنانش را با خواندن تمامی شعری که خود برای سیمین سروده بود و مطلع آن آغاز گر سخنان او گردید پایان داد:

سیمین، زنی که شعر از او جان تازه یافت	برای سیمین
طرز غزل که خسته ز تکرار مانده بود	
نسل کهن ز قوت او در شگفت شد	
ایران سرفراز به ملک سخنوری	
شعر ترش که آینه مهر و مردمی است	
طبعش که جوش شعر نمی آمد در او	
برخواست بی هراس به پیکار اهرمن	
او در کنار شیر زنان دگر به رزم	
کشور سزد بنازد اگر بر چنین زنی	
از من برید مژده به دستانسرای روم	
با او سخن غنی شد و سامان تازه یافت	
در شعر او طراوت و بنیان تازه یافت	
نسل جوان دلیری و ایمان تازه یافت	
شد سرفراز تر که سؤندان تازه یافت	
در اوج های معنی جولان تازه یافت	
با هر سروده گوهر رخشان تازه یافت	
با او امید و عشق نگهبان تازه یافت	
ایران رنج دیده دلبران تازه یافت	
چندی گر آبروی ز مردان تازه یافت	
کامروز خاستگاه وی انسان تازه یافت	

**دکتر فاطمه کشاورز** که ناطق بعدی یادواره بود در آغاز سخنان خود گفت: " فراموش می کنیم که سیمین را باید در رده تمام شاعران و نه فقط زنان قرار داد، ثانیاً اگرچه غزل سروده اما تمامی زبان را جان بخشیده، و نهایتاً از میان ما نرفته و هیچگاه نخواهد رفت. شاعرانی چون سیمین را تنها از زبان خودشان باید شنید. "وی آنگاه به اشاره به روش کلی کار خود در بررسی اشعار سیمین بهبهانی گفت: "، اساساً اعتقاد من این است که نقد ادبی راهگشا و موثر آنست که در آن ناقد و سخنگو کلام مورد نقد و بررسی را زیر لایه ای از نظریه پردازی نپوشاند و در سایه گفته های خود پنهان نکند – بشکلی که شنونده همواره صدای شاعر یا نویسنده مورد بررسی (درین جا سیمین) را بشنود و دنبال کند. میشل فوکو فیلسوف و منتقد فرانسوی یکبار گفت " نقدی که اسیر قضاوت و ارزشگزاری بشود مرا خسته و خواب آلود میکند. من در آرزوی نقدی هستم که در آن **رستاخیز کلام** صورت بگیرد و سخن گوینده مورد بحث زنده تر و پویا تر از پیش در ذهن خواننده / شنونده به جنبش و حرکت آید. " ناطق آنگاه به بحثی شایان توجه در باره این که **"چرا شعر هنوز در حیات قرن بیست و یکمی ما جانی درخور دارد"** پرداخت و گفت بر خلاف تصور برخی که شعر را در نقطه مقابل پیشرفت علمی و فناوری مربوط به آن قرار می دهند، " شعر صدای انسانست و زبانی برای بیان **گفتنی هائی** است که به حیات انسان معنا می بخشند"

**خانم کشاورز** آنگاه از پویایی و جوشش و مرز شکنی در شعر سیمین و پیکار او با بی تحرکی و سکون یا به قول خود شاعر "سنگواره شدن" یاد کرد که دریاور وی از مبارات سیاسی فراتر می رود. بنا به گفته ناطق، سیمین کولی ها را سرزنده ترین همراهان شعر خود می دانست و به این سبب که در فراسوی سنتهای جاری شهری زندگی می کنند به آنها مهر می ورزید. او سپس ابیاتی از یکی از چندین شعری را که سیمین برای کولی ها سروده است نقل کرد. در این ابیات به گفته ناطق، سیمین "یک کولی را به سخن می آورد، آنهم نه برای مبارزات اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، بلکه برای امری بالفطره ریشه ای و حیاتی. به حرمت زنده بودن – و مهم تر از آن: زنده ماندن و **"پیام این حضور"** را به گوشها رساندن."

کولی! به حرمت بودن باید ترانه بخوانی      شاید پیام حضوری – تا گوشها برسانی  
هر دیو شیشه عمرش در بطن ماهی سرخی      ماهی شناور آبی، کش راه و رخنه ندانی  
کولی بشوق رهائی، پائی بکوب و بضریش      بفرست پیک و پیامی، تا پاسخی بستانی  
بر هستی تو دلیلی باید ضمیر جهان را      نعلی بسای بسنگی، تا آتشی بجهانی

**خانم کشاورز** آنگاه به حضور بی وقفه زیبایی در سروده های سیمین، حتی در اشعاری که به خشن ترین واقعیات زندگی امروز و دامنشی ها و بی رحمی های انسانها با یکدیگر می پردازند اشاره کرد و به عنوان گواه شعری را که سراینده بزرگ به کشتار در اردوگاه پناهندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا اختصاص داد مثال زد. در این شعر طرف خطاب شاعر یک دختر یهودی حریر فروش ایرانی است که باشاعر آشنایی دیرین دارد. سیمین سخنانش با این ابیات زیبا دز وصف خود دختر آغاز می کند:

سارا چه شادمان بودی با بقچه های رنگینت      شال و حریر و ابریشم کالای چین و ماچینت  
سارا، چه راستگو بودی آن دم که چشم معصومت      آیینه سحر میشد وقت قسم به آیینت  
سارا، چه شرمرو بودی وقتی کسی نظر میباخت      با گونه های از نرمی گلبرگ یاس و نسرینت  
سارا نهفته در قلبت نقش ستاره داوود      پیدا ستاره ای زرین بر گردن بلورینت

و پس از مقدمه ای چنین دلپذیر است که به گفته ناطق "در یک لحظه ناب شعری" شاعر به یاد آن دختر یهودی می آورد که خشم و "خصومت بی پایه" میان یهودی فلسطینی که روز و شبشان را به آتش کشیده" راه به جایی نمی برد. در اینجاست که سیمین "با زبانی که زیبایی توان گفتنش را به حد اعلا رسانده بدن های عربان کودکان فلسطینی را در حریرهای رنگین بقچه سارا میبچد":

سارا! جنازه ها اکنون افتاده بر زمین عریان      برکش کفن اگر داری از بقچه های رنگینت

ناطق در جای دیگری از سخنانش به این نکته اشاره کرد که سیمین گنجینه متنوعی از انواع سروده ها برای ما به یادگار گذاشته است که همه در خور توجه و تأملند و از آن جمله اند غزل‌های شیرین و دلکشی که او در درنخستین سالهای زندگی شاعرانه اش سرود و برخی آنها مثل غزلی که دوبیت از آن به وسیله گوینده نقل شد به سرعت بر سر زبانها افتاد.

ستاره دیده فروبست و آرمید بیا / شراب نور به رگهای شب دوید بیا

زیس بدامن شب اشک انتظارم ریخت / گل سپیده شکفت و سحر دمید بیا

خاتم کشاورز ریزه کاری ها و بازیهای ماهرانه کلامی شاعر را در آن غزل به شیوایی تشریح کرد:

ناطق در بخش دیگری از سخنان خود به شرح مهارت سیمین بهیسانی در بسط و گسترش زبانی که با آن کار می کرد پرداخت و گفت "ممکن است بگوئید زبان یک قرار داد جا افتاده است که به سالیان شکل گرفته و منسجم شده است. چگونه میشود آن را بسط و گسترش داد. این اعجاز البته خاص سیمین نیست. و شاعران همیشه محدودیت زبان را به مبارزه طلبیده اند. در واقع با آنکه زبان قراردادی است میشود "پار معنایی کلمات را گسترش داد و یا آنها را از معنای رایجشان خالی کرد." وی ابیات زیر را به عنوان نمونه ای از هنرنمایی سیمین در این عرصه ارائه کرد:

تردید، تردید، تردید درگرم و میش سحرگاه / چون پرتوی زرد و بیمار لغزیده بر خاک درگاه

خطی است خاکستری فام، آیا چه بر ما دمیدست / این سرب کذب شبانه است، یا سیم سحرگاه؟

خون وای! خون وای! خون وای صد بارصدبار صدبار /// آنگوی آن قاصد مرگ، لغزیده در هر جگرگاه

بحث جالب دیگری که ناطق به آن پرداخت نقش شعر در بازنگاری تاریخ بود. وی جاوید ساختن حوادث انسانی را در طول تاریخ به عنوان "یکی از هدایای بزرگ شعر به جوامع انسانی" توصیف کرد. اما تاریخ نگاری شاعر را نوع متفاوت از تاریخ نگاری مورخان حرفه ای به شما آورد و گفت که شاعران تاریخ را به گونه دیگری در برابر چشم می گسترانند. به گفته ناطق، سیمین نیز به نوبه خود به تاریخ پرداخته، ولی "بی تردید برای سیمین تاریخ باید هر لحظه اش با حضور همگان زنده باشد. حتی گربه ها." در این زمینه خاتم کشاورز سخنانش را چنین ادامه داد:

در شعری که سیمین به ساکنان خونین شهر هدیه می کند گربه ها که هیچ، عروسکها هم حضور دارند" / بنویس بنویس بنویس، اسطوره پایداری / تاریخ، ای فصل روشن! زین روزگاران تاری

بنویس ایثار جان بود، غوغای پیرو جوان بود / فرزند و زن خان و مان بود از پیش و کم هرچه داری

بنویس پرتاب سنگی حتی زطفلی ببازی / بنویس زخم گلنگی، حتی ز پیری بیاری

بنویس قنطاق نوزاد، بر ریسمان تاب میخورد / باروز، با هفته، با ماه بر بام بی انتظاری

بنویس کز تن جدا بود، آن ترد آن شاخه عاج / با دستبندش طلائی، با ناخنانش نگاری

بنویس کانجا عروسک، چون صاحبش غرق خون بود / این چشمهایش پراز خاک، آن شیشه هایش غباری

بنویس کانجا کبوتر پرواز را خوش نمیداشت / از بس که در اوج میتاخت رونینه باز شکاری

بنویس کان گربه در چشم، اندوه و وحشت بهم داشت / بیزار از جفت جوئی، به بهره از پخته خواری

خاتم کشاورز پس از خواند این شعر تکان دهنده و غم انگیز گفت، نمی خواهد سخنانش را با غم ختم کند بلکه دوست دارد "با شادی حیات بخشی که جزئی از حضور سیمین است بر کلام خود نقطه پایان گذارد و شعر زیبایی زیر را از سیمین خواند.

وقتی زمانه جوانست، حس میکنم که جوانم / آیم که روشن و لغزان در رودخانه روانم  
حس میکنم که سراپا شور و شتاب و تلاشم / موجم که در دل دریا جانی پر از هیجانم

فواره ام که بصورت همتای بید بلورم / رقصان و شاد و غزلخوان پیوسته در فورانم

صد بوسه دارم و یک لب کو آنکه غنچه بچیند  
سیاره ای که زمینست، خواهم که سعد بچرخد  
چشمم به راه که پیکی با صلحنامه درآید  
من جز یگانه ندیدم، پروردگار جهان را  
ای هرکه نام و به هر جا - پیشانی از تو لب از من

مات از بلوغ بهاری دربرگ ریز خزانم  
وز نحس دور بماند، این جرم ...وان دگرانم  
جنگ یهود و مسلمان آتش فکنده به جانم  
هم جز یگانه نیامد در دیده خلق جهانم  
بگذاراز دل تنگت - شیطان و کینه برانم